بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۵

در مسأله واجب الوجود من جمیع الجهات صحبت از قدم صفات حقیقیه و ذاتیه برای ذات واجب الوجود و همین طور صفات فعلی از آن نقطه نظر که انتساب به حق دارند و چون حق قدیم و ازلی است پس این صفات فعلی هم قدیم و ازلی خواهد بود. این مسأله هم مورد توجّه قرارگرفت که منظور از قدیم بودن صفات ازلی چه قدمتی است؟ نکته‌ای که باقی می‌ماند در این بحث، انشاء الله دیگر این نکته را تمام کنیم از فردا به بحث دیگری اگر خدا بخواهد، مسأله عینیت ذات است با صفات و عدم عینیت ذات با صفات ـ چنانکه اشاعره معتقد هستند ـ اشاعره قائل به تفکیک بین ذات و بین صفاتند یعنی ذات در رتبه ماهوی خود، نه در رتبه هویت خود، یعنی ذات در رتبه ذاتیت خود عینیت با صفات حقیقیه ندارد و طبعاً صفات فعلی هم داخل در این بحث خواهند شد.

اشکالی که بر این مسلک و مطلب وارد

می‌شود عبارت است از امکان ذاتی ذات نسبت به صفاتی که زائد بر ذاتند نه عین ذات؛ یعنی چون صفات در آن حقیقت و کنه ذات راه ندارند بنابراین زائد بر ذات خواهند بود هم چون صفاتی که زائد بر ما هستند و آن زیادت موجب حمل می‌شود از ناحیه غیر.

سؤال: صفات برای ما در مرتبه ماست و ما هم صفات خدا را در مرتبه ذات خدا می دانیم اصلًا اینطور نیست که ما بگوییم ممکن است یا واجب است مثلًا. جواب: نه

سؤال: چون ذات به ما هو ذات وقتی لحاظ شد دیگر جایی برای درک صفت نمی‌شود چون جای صفتیت وجود ندارد.

جواب: یک وقت بحث صفات فعلی است یک وقت کل صفت است در مقام ذات چرا این صفت حیات یا صفت علم و قدرت در آنجا قابل تصور نیست یعنی ممکن است ذات تصور بشود بدون علمش ممکن بدون حیاتش تصور بشود؟

سؤال: حیات وعلم و اینها یک مرتبه نازل تری است یعنی در صورتی که کسی یک مرتبه پایین

بیاید می‌تواند اینها را درک کند.

جواب: خب حالا اگر کسی بگوید اگر منظور ما از عینیت ذات با صفات نفس تحقق صفات است در هر مرحله ای که ذات باشد چه جواب می‌دهید؟ یعنی آیا ممکن است شما ذات را تصور کنید که این ذات بقا داشته باشد ولی حیات نداشته باشد علم نداشته باشد.

سؤال: می‌خواهم بگویم که حیات مادون این است حیات معلول آن ذات است معلول یک مرتبه نازلتری است از علّت.

وقتی ذات را تصوّر می‌کند مثل این می‌ماند که یک لامپی یک نورانیت حد پنجاه، این نورانیت پنجاه وقتی که به حد صد برسد اصلًا محو می‌شود چیزی نمی‌ماند از آن، آن وقت من بگویم این لامپ صد باید پنجاه داشته باشد

جواب: این افرادی که قائل به عینیت ذات با صفات هستند قائل به عدم انفکاک هستند نه اینکه من باب مثال قائل به عینیت در همان به اصطلاح رتبه ماهوی ذات، فرض کنید یک وقتی شما زید را نگاه

می‌کنید امّا اطلاعی بر امور خفّیه زید ندارید فقط از زید یک سر و صورتی می‌بینید این دلالت نمی‌کند بر اینکه آن مسائل وجود ندارد، از دید شما مخفی است، حالا در مرحله عینیت ذات با صفات وقتی که ما به ذات نگاه می‌کنیم یعنی همان حقیقت بسیطه ای که آن حقیقت بسیطه را ما اسمش را می‌گذاریم وجود بسیط و وجود مطلق این که ما الان اسمش را وجود بسیط و وجود مطلق می‌گذاریم آیا در این وجود مطلق چه ما بخواهیم چه ما نخواهیم آیا حیات نخوابیده؟ در این وجود مطلق چه ما تصور بکنیم یا تصور نکنیم علم نخوابیده؟ یعنی آیا ممکن است که یک مرتبه ای ولو به مرتبه خیلی ضعیفه‌ای شما تصور انفکاک وجود را از قدرتی که ذاتی برای وجود است بکنید، فرض کنید که تصوّر انسان را بدون حیوانیت تصور انسان را بدون ناطقیت تصوّر وجود را بدون علم تا اینکه بعد بگوئیم که این علم معلول برای او هست و ذات افاده می‌کند و در جنبه علم را برای خودش تحصیل می‌کند؟ از کجا تحصیل می‌کند؟ از کجا برای خودش علم می‌آورد؟ این که ذات بخواهد برای خودش تحصیل علم بکند آیا مثل ما می‌ماند که

اینجا نشسته ایم کتاب را باز کنیم تحصیل علم کنیم خب وقتی که حالا عالم شدیم می‌گویند این صفات زائد بر ذات است. آیا مثل ما می‌ماند که باید نان و پنیر بخوریم تا اینکه قدرت پیدا کنیم این می‌شود قدرت زائد بر ذات ما، اما فرض کنید که من باب مثال حیات ما آیا می‌شود تصوّر کرد که زیدی باشد و حیات معلول برای او باشد زید را شما تصور بکنید در یک مرتبه حیات نداشته باشد نفس تصوّر زید تصوّر حیات است گر چه در تصور نیاید اما خود او نفسش تصوّر اوست گرچه حالا ما فرض کنید تصوّر نکنیم این را، وقتی که شما نور خورشید را تصوّر می‌کنید نفس تصوّر نور خورشید اقتضاء می‌کند که در این نورِ خورشید اشعه مادون قرمز هم باشد گرچه شما به نظرتان نیاید ماوراء بنفش هم باشد گرچه در نظرتان نیاید اشعه نور زرد هم باشد فرض کنید که نور آبی هم باشد نور سفید هم باشد هفت رنگ در این جا وجود داشته باشد گرچه شما تصور نکنید، نکنید نکنید مشکل نیست مشکل این است که نباشد این است مسأله.

حالا ذات را ما تصوّر بکنیم و در آن ذات علم را ما راه ندهیم ذات را در یک مرتبه بالاتر وآن علم را در یک مرتبه پایین‌تر و بعد این می‌شود وصف زائد بر ذات خب این زائد از کجا آمد؟ این علم از کجا آمد؟ این نکته ای است که مضطرّ کرده است که حکماء قائل به عینیت ذات با صفات بشوند در این که جمیع حکماء قائل به عینیت ذات با صفات هستند که هیچ، بعضی ها هم مانند صدرالمتألّهین بیایند و حتی صفات فعلی را هم قدیم بدانند و بالضروره برای ذات ثابت بدانند، نه چون مرحوم بوعلی که این صفات را امکان بالقیاس إلی الغیر وذات را در انتساب به این صفات امکان بالقیاس الی الغیر بداند. امکان بالقیاس إلی الغیر مثل این لیوان در انتسابش به لیوان دیگر که قرین اوست این امکان بالقیاس الی الغیر است یعنی وجود او منوط به وجود او نیست وجود آن لیوان هم منوط به وجود این نیست، و هر دو در انتساب به یکدیگر ضرورت ندارند یعنی نه این است که این لیوان باید آن وجودش منوط باشد به او یعنی وجود برای لیوان ضرورت داشته باشد وجود این لیوان برای آن لیوان

ضرورت داشته باشد به واسطه وجود لیوان دیگر نخیر ممکن است لیوان دیگری وجود پیدا بکند و این لیوان وجود پیدا نکند و همین طور وجود آن لیوانِ دیگر ضرورت داشته باشد در مقایسه با این یعنی وجود این موجب بشود که وجود او هم ضرورت داشته باشد، نخیر ممکن است کارخانه این لیوان را درست بکند و همین که بخواهد لیوان بعدی را درست بکند، برق برود. پس دیگر وجود لیوان بعدی ضرورت ندارد در قیاس به وجود لیوان غیر، این را می‌گویند وجوب، در صفات فعلیِ حق مرحوم بوعلی و بسیاردیگر قائل به امکان بالقیاس الی الغیر هستند چون این صفات را زائد بر ذات می‌دانند و زیادی او را یک زیادی حدوثی می‌دانند حالا نحوه زیادیی که آقای کرمی اشاره کردند و ما الان به این مطلب ایشان هم بر می‌گردیم آن یک مطلب دیگری است.

ولی صحبت در این است که این زیادیی که این آقایان راجع به صفات فعلی بر ذات حق معتقدند این زیاده زیاده حدوثی است یعنی نبوده در یک زمانی

خالقیت زید و عمرو در یک زمانی اصلًا تحقّق خارجی نداشته وقتی نداشته ندارد دیگر، وقتی ندارد دیگر چه بگوئیم بحث از این که عین ذات است و زائد بر ذات است همه اینها می‌رود کنار مثل این که زید در یک وقت عالم نبوده جاهل بوده سالها می‌گذرد بعد به سرش می‌افتد که بیاید تحصیل بکند و وقتی می‌آید تحصیل بکند عالم می‌شود. صفات خلقی و صفات حدوثی حق این صفات در یک مرتبه نبوده بعد پیدا شده. شما هم دارید می‌بینید که خالقیت زید با خالقیت عمرو اینها نبودند و بعد پیدا شدند. اگر اشکال بشود که این خالقیت‌ها خالقیت جزئی است جواب این است که خالقیت جزئی از باب کلّی طبیعی مصداق خالقیت کلّی است و خالقیت کلّی چیزی نیست جز خالقیت جزئیه و جزئیه و جزئیه چطور اینکه تحقّق هر کلّی طبیعی در خارج وجود مصادیق اوست همین طور تحقّق صفات کلّی حقّ در خارج را مثل عنایت و تربیت و رحمانیت و رازقیت و امثال ذلک نسبت به حق قائل باشیم اما این صفت کلی در خارج هیچ مصداقی نداشته باشد خوب این نیست اینطور و همین اینها

صفات، صفات حدوثی و صفات فعلی هستند.

سؤال: کلی منطقی بله، ولی کلی بمعنای سعه وجودی شاید این سعه وجودی اش باشد ولی تنزلی نداشته باشد.

جواب: خب، بحث این است که اینها صفت فعلی اند. نه صفت ذاتی. مثل علم نیست، مثل قدرت نیست، بله در صفات فعلی، بوعلی قائل به امکان بالغیر است، خب آیا ممکن است که شما خالقیتی برای حق در نظر بگیرید ولی این خالقیت در خارج هیچ مظهری نداشته باشد یعنی این صفت کلی درخارج مبّدل به صفت جزئی نشده باشد، خب این غلط است. پس وجود و عدم هیچ فرقی نمی‌کند چه اسمش را خالقیت بگذارید چه اسمش را نگذارید چیزی که فرض کنید که وجودی ما برای او در خارج نمی‌یابیم مظهری برای او در خارج نمی‌یابیم پس در خود کلیتش هم حرف است دیگر فرقی نشد حالا خدا هرچه بر تخت اریکه سلطنت بنشیند و بگوید من خالقم پس خلقت کو حالا ببینم چه می‌شود فعلًا درست کنم پس نگو من خالقم فعلًا هیچ چیزی

نیستی هر وقت دست به کار شدی به قول یارو ملائکه را فرستادی از هفت صبح شروع کنند، درست کردن آن موقع تازه به تو می‌گویند خالق. اولی را خلق کردی یک خالقی، دومی خلق شد، خالق دوم، سومی، از اینجا ما کشف به خالقیت کلی می‌کنیم و بعد به شما منتسب می‌کنیم ولی تا خلق نکردی، این تاج کرامت را بر سر خودت نگذار که حالا ما خالق هستیم و عرض کنم دیگر. فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ و امثال ذلک نه آقا جان آنچه که داری به میدان بیاور. به بازار عرضه بکن تا اینکه ببینیم خالق هستی یا نیستی این مطلبی است که این اقایان می‌فرمایند البته صدر المتألهین در جوابی که به بوعلی و به امثال بوعلی که اتباع او هستند، این جوابی را که دادند با آن تقریری که عرض شد، مسأله به اینجا منتهی شد که این تمام آنچه که در، البته تقریر مرحوم صدر المتألهین اینطور بود ولی آن تتمیمش که خب عرض شد، به این نحو بود،

جواب صدر المتألهین این بود که این صفات یک جنبه خارجی دارد و آن ماهیاتی است که ما در خارج می‌بینیم ولی وقتی می‌گوئیم خدا خالق است،

یک مخلوق خارجی جلوی چشم ماست این مخلوق خارجی دارای ماهیت وجود است و از نقطه نظر استقلال، این مخلوق خارجی امکان ذاتی برای او حمل می‌شود ولی چون حقیقت او جنبه ربطی دارد، به لحاظ جنبه ربطی، چون مرتبط به یک قدیم است و به یک ذاتی است که وجود برای او ضرورت دارد پس آن جنبه ربطی او که همان حقیقت و آن که در صندوق قایم شده آن جنبه ربطی اش از ازل بوده و آن جنبه ربطی، موجب می‌شود که چون منتسب به قدیم است بنابراین او هم قدیم خواهد بود گرچه در خارج، آن نمود ندارد. روزی هست و روزی نیست یک روز اما او را می‌بینیم و روز دیگر نمی‌بینیم و خالقیت به لحاظ همان جنبه ربطی خلقی و قدمت اوست که خالقیت اطلاق می‌شود آن حقیقت برای اشیاء خارج است لولا آن جهت شیئی در خارج وجود ندارد لولا آن جهت همه حباب هستند حباب که آب ندارد حباب هواست آب درون حباب است و زیر حباب است ولی خود حباب چیزی نیست اگر شما آن آب را برداشتید و در حباب ریختید، آن وقت

مقداری از آب من باب مثال در یک لیوان قابل مشاهده است ولی خود حباب را شما دائماً نگاه کنید مدام بگوئید در آن آب آب است. خب نیست اینها همه در آن هواست آن ماهیت اشیاء آنها همه حباب است آن وجودی که آن ماهیت را متحقق می‌کند و موجب تصحیح حمل وجود بر ماهیت می‌شود آن حقیقت فقط جنبه ربطی وجودات جزئیه است با آن مبدأ خودشان که وجود کلی باشد این جوابی بود که مرحوم آخوند به این قائلین و امثال بوعلی و اینها دادند

عرضی که ما در انجا کردیم این بود که این اشکال، مسأله تغّیر و تبّدل را در ذات حق دفع نمی‌کند چطور که یکی از اشکالات این بود علاوه بر این آن جنبه ربطی وقتی متّصف به معلولیت و به مخلوقیت است که به منصه بروز و ظهور بیاید اگر به منصه بروز و ظهور نیاید خب، منبسط بودیم به یک گوهر همه بی سر و بی‌پا بودیم آن سر همه. در بی سرو بی‌پا بودن و منبسط بودن و همه که جنبه خلقی در اینجا معنا ندارد پس جنبه خلقی وقتی خالقیت نمود و بروز دارد که این تغیر و تبدل باشد

اگر تغیر و تبدلی نباشد خلقی هم وجود ندارد فرض کنم بر این که آب دریا همین طور آرام باشد وقتی آب دریا آرام باشد پس چه کسی از کجا می‌فهمد که دریا موج دارد موجش کجاست خب باید حرکتی بکند تا شما بگوئید این دریا موج دارد یا نه. همین دریا آرام، ساکت و شما یک ذره موج هم ابر روی این دریا احساس نکنید خب آیا این دریا متّصف به مّواجیت می‌شود؟ خب کجاست؟ خب باید این آب یک حرکتی داشته باشد تا بگوئید این دریا مواج، باید این دریا یک حرکتی بکند تا اینکه بگوئید طوفان شده همین طور این دریا، باشد، صاف باشد به اندازه ای صاف که شما چیزی هم نبینید این متصف به سکون است این که متصف به تغّیر نیست این که متصف به خلاقیت نیست اینکه متصف به تبّدل نیست این دریا ساکن است آب است دیگر

بنابراین آن وجود منبسط هم که به قول مرحوم آخوند جنبه ربطی او محقق است در این حرفی نیست آن جنبه ربطی که عبارت است از همان وجود منبسط آن موجب تحقق اشیاء است همین هم مورد

قبول ماست و صحیح است ولی تا آن جنبه ربطی صورت نگیرد این اتصاف به معلولیت و مخلوقیت از کجا پیدا می‌شود همه چیز در آن وجود منبسط فانی و مُنهّی و بدون هیچ گونه تزلزل پس خلق خدا کجا رفتند؟ خالقیت کجا رفت خب ما که چیزی نمی‌بینیم شما بگوئید آقا شما نمی‌بینید ولی در عوالم ربوبی در آنجا در عالم مبدآت در عالم عقول در عالم مجردات در عالم انوار تغییر و تبدلاتی هست باز بالاخره یک تغیری شما باید اثبات کنید حتی ملائکه را هم در نظر می‌گیرید باز بالاخره یک حد وجودی برای انها بیاورید خب حالا این حد وجودی مادی نیست نباشد بالاخره حد وجودی ملکوتی که هست در حالتی که بحث این آقایان بالاخره روی ماده است دیگر چون آنها در مبدآت که قائل به تغییر و تبدل نیستند خلق را نسبت به آن جنبه ملکی آن نگاه می‌کنند اصلا فرض کنیم بر اینکه ما اصلًا بگوئیم جنبه ملکی لحاظ نمی‌شود فقط آن جنبه ملکوتی عالم خلق مورد توجه است باز بالاخره بین جناب جبرائیل و جناب عزرائیل فرق است کاری که این می کند او نمی‌تواند بکند کاری که او می‌کند این

نمی‌تواند بکند هر کدام برای یک کاری ساخته شده اند باز بین عالم عقول و مجردات و بقیه فرقٌ این فرق ها از کجا آمد تمام این فرق ها ناشی از تغییر و تبدل است منتهی نه تغییر و تبدل زمانی و مکانی چون ماده نیستند تغییر و تبدل ماهوی. یعنی آن حد وجودی اوصاف و خصوصیاتی دارد که موجب تمایز با حد وجودی دیگر خواهد شد و الّا هر دو عینین خواهند بود دو عین یعنی یک واحد خواهند بود این دوئیت از کجا آمده؟ دوئیت از غیریت می‌آید لازمه غیریت، دوئیت است و ملزوم دوئیت غیریت خواهد بود یعنی هر دوی اینها لازم و ملزوم هستند همین که شما می‌گوئید دو وجود مجرد یعنی غیریت را ثابت کردید عینیت را که ثابت نمی‌توانید بکنید

بنابراین باز این، همان طور که عرض شد دفع اشکال را نمی‌کند فقط و فقط اشکال به یک مسأله حل می‌شود و آن که ما قائل به قدمت جمیع اوصاف کلیه و جزئیه در عالم خارج نسبت به اعیان خارجی بشویم که تمام اینها جنبه قدیم دارند یعنی وجود و ظهور خارجی اینهاست که در مقام اثبات برای ما

گاهی هست وگاهی نیست ولی وجود ثبوتی اینها این جنبه قدیم دارد و در علم ربوبی تمام اینها، حضور داشتند با این بیان دیگر نه اشکالی نه تغیر و تبدلی در ذات را شما ثابت می‌کنید و نه در اینجا اوصاف حدوثی و فعلی را منفّک از ذات در اینجا می‌دانید و هم چون بوعلی امکان بالقیاس الی الغیر و ذات را امکان بالقیاس الی مخلوقات در نظر می‌گیرید و اوصاف ثبوتی و فعلی مانند اوصاف حقیقی ذاتی برای آن ذات ضرورت داشتند بالضروره الازلیه منتهی بعضی از این اوصاف بلاواسطه به ضرورت ازلیه ثابت است بعضی ها به واسطه علیت برای ان ذات در اینجا بالواسطه در آنجا ثابت است آنچه که بالضروره الازلیه برای ذات ثابت است آن عبارت است از علم و حیات و قدرت آن علم و حیات و قدرت واسطه برای اوصاف حدوثی هستند آن اوصاف حدوثی نه اوصاف حدوثی زمانی اوصافی که جنبه فعلی دارند گرچه فعل حق هم فعل قدیم باشد

بنابراین این آیه شریفه که می‌فرماید" وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ" یا اینکه" ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما

عِنْدَ اللَّهِ باقٍ" که مفسرین در آنجا خود مرحوم صدر المتألهین آمدند استفاده کردند برای اینکه تمام اشیاء به واسطه آن جنبه ربطی وجود دارند نه به واسطه جنبه خلقی این در اینجا می توانیم با یک بیانی ترمیم این تفسیر و توجیه را بکنیم. معنای آیه این می‌شود این نیست که دو نسخه از این موجودات در عالم وجود دارد نسخه اول که نسخه اصل است" مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ" است. نسخه دوم که نسخه خارج است، آن نسخه‌ای است که شما دارید می‌بینید. اشیاء را می‌بینید. معنای" مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ" نه این است که الآن این کاغذی که در دست من است، یک نسخه ای دارد که این نسخه در لوح محفوظ است که عبارت است از این خزینه فتوکپی اش را ما می‌بینیم اصلش نزد آن عالم قضا و قدر و لوح محفوظ و امثال ذلک است نخیر این یک نسخه بیشتر ندارد. این یک نسخه عبارت است از تحقق این شیء در خزینه پروردگار. و مسأله در عالم نیست یک مسأله در عالم است و آن مسأله حضور الاشیاء عند الحق است، این به معنای خزینه است

منتهی از دید ما در مقام اثبات، چون ما می‌بینیم یک شیئی می‌آید و یک شیئی می‌رود از اینجا استفاده می‌کنیم که یک حقیقتی در ماورای این اشیاء وجود دارد که از ماوارء این محدوده فکر ما تنازل پیدا می‌کند به عالم و بعد دوباره از دید ما محو می‌شود. در حالی که اگر ما بخواهیم نگاه بکنیم به حقیقت همه اشیاء این بالحضور عند الحق موجود است این عبارت است از خزائن. خزائن عبارت است ازحضورالاشیاء عند الحق به نحو علم حضوری و به نحو علیت این معنای" مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ" است منتهی در مقام اثبات ما یک شیئی را چون می‌بینیم و یک شیء را نمی‌بینیم خداوند متعال تعبیر آورده به اینکه خزینه این شیئی که شما نمی‌بینید نزد ماست این که الان شما مشاهده نمی‌کنید این خزینه اش فرض کنید که من باب مثال پیش ماست این از یک جا آمده که الان شما دارید می‌بینید

سؤال: آنچه که در خزینه است محدود نیست به امور تخیلات از آن خزینه تنّزل پیدا می‌کند یک تشکل خاصی پیدا می‌کند از محدودیت‌های زمانی، مکانی، جواب: عرض من اصلًا این است که آنچه در

این عالم است این نیست که یک شیء متنازله از آن خزینه باشد یعنی آن خزینه یک امر خیلی جزئی و کوچک مثل یک اتم باشد؛ که از این اتم فرض کنید که یک مرتبه بزرگ بشود بزرگ بشود بزرگ بشود و یک تشکل زیادی را به وجود آورد می‌گویند یک میکروب را وقتی شما بگذارید در یک جا، شرایط اگر شرایط آماده ای باشد فردا همان موقع بیائید به آن نگاه بکنید بیست و چهار میلیون برابر شد و است یعنی این یک بزرگوار در اینجا در تحت یک شرایط خاص چه کار کرده هی داده بیرون جنبه خلاقیت دیگر آمده تجلی کرده همین طوری چنان، این شده دوتا آن شد سه تا آن شد چهار تا همین طوری می‌زاید و حالا آن سلول خودش نصف شده نه این می‌زاید این شرایط شرایط خاص است یعنی این بیست و چهار میلیون درشکم این نبوده حالا اگر ما بخواهیم تصورکنیم به فرض بخواهیم مثال بزنیم مثال غلط که این بیست و چهار میلیون همین هایی هستند که در این یک ذره اند منتهی یکی یکی می‌پرند بیرون و این "مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ" این

نیست که یک خزینه ای باشد و آن در آنجا مسأله خیلی مندمج و فشرده و خلاصه و در هم فشرده ای باشد و بعد از آنجا می‌آید پائین؛ مرتّب باز بشود و ظهور پیدا می‌کند

مسأله این است که در عالم لوح محفوظ و در آن خزینه همین حضور خارجی اشیاء در آنجا قراردارد. حضور خارجی همین اشیاء با همه عوالم و با همه سماوات و با همه تغییر و تبدلات در آنجا در مقام علیت اصلًا وجود خارجی دارد نه اینکه آنجا عالم، عالم خفاء است. به قول بمعنی از آقایان؛ و اینجا عالم، عالم شهادت است. عالم خفاء و شهادت ما نداریم ما یک عالم بیشتر نداریم و آن عالم بروز و ظهورات خارجی است بروز و ظهورات حضرت حق، عبارت است از همان علم حق به اشیاء؛ علم حق به اشیاء عبارت است از نفس تحقق الاعیان فی الخارج، نفس تحقق الاعیان فی الخارج عبارت است از علم حضوری حق نسبت به خارج آن علم حضوری حق نسبت به خارج که عبارت است از حضور الاشیاء عند الحق به آن، عالم لوح محفوظ می‌گویند به آن خزائن می‌گویند منتهی چرا خزینه

می‌گویند؟

به خاطر این است که خزائن از دید افراد مخفی است سلطان خزینه اش را به هر کسی نشان نمی‌دهد کلید دارد، جای خاص دارد، گنج است جای خاص دارد، نمی دهد. فقط بعضی ها اطلاع دارند آنچه که در خارج مردم می‌بینند، آن تروشات این خزینه است که می‌بینند، یک روز سلطان می‌آید بار عام می‌دهد، از این جواهرات پخش می‌کنند و امثال ذلک خزینه را به کسی را نشان نمی‌دهد. ما هم نمی‌توانیم بر خزینه خدا اطلاع پیدا کنیم چرا؟ چون قدرت و دید ما اقتضای مشاهده خزائن خدا را نمی‌کند اگر ما احاطه علمی بر آن جنبه ربطی اشیاء نسبت به حضرت حق داشته باشیم، ما هم اطلاع بر این خزائن پروردگار پیدا خواهیم کرد چون ما احاطه علمی نسبت به جنبه ربطی نداریم و فقط جنبه حدوثی و اثباتی او مورد مشاهده ماست پس محدوده روئیت ما محدوده تغیر و تبدل در زمان و مکان خواهد بود و همین طور عالم مثال و اینها. از این نقطه نظر است که معنای آیه این طور می‌شود" مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا

خَزائِنُهُ"یعنی حقیقه کلّ شیء. حقیقه کلّ وجود و موجود. حقیقه کلّ مخلوق. حقیقه کل مرزوق. حقیقه کل عین فی الخارج. حقیقت او عند الحق موجوده و یک نسخه هم بیشتر نیست. آن نسخه عبارت است از نفس التعین فی الخارج و السلام و دیگر هیچ چیز ما در اینجا نداریم. آن خفاء و این حرف‌ها اینها همه است مسائلی که استنباطات و سلیقه هایی است که در اینجا به کار رفته همین طور آیه ای که می‌فرماید:" ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ" که در اینجا اشاره شده است به همین طور که مرحوم علامه می‌فرماید اشاره شده است به آن معنای ربطی، معنای ربطی مسأله، عند الله باق است یا آن جنبه امری آن عند الله است و اما آن جنبه خلقی از بین می‌رود جنبه خلقی وجود زید است که روز یک شنبه به دنیا می‌آید و سی و پنج سال عمر می‌کند و در روز جمعه هم از دنیا می‌رود این جنبه خلقی است اما جنبه امری، آن از بین رفتنی نیست آن وجودی که الان متحقق شده است، دیگر از بین نمی‌رود آن وجود، وجود ثابت است. این جنبه خلقی، یک روزی از دید ما پنهان است و روزی دیگر در دید ما

ظاهر و آشکار می‌شود این جنبه، جنبه خلقی است اما آن انتسابش به حق، آن همیشه باقی است آن هیچ وقت زوال پیدا نمی‌کند هیچ وقت از بین نمی‌رود. همیشه او هست و همیشه بر او حساب و کتاب بار است این مسأله هم مانند مطلب بالا و آن آیه دالّ بر این است که از نقطه نظر اثبات، یک روزی، یک خلقی هست و یک روزی یک خلقی نیست.

اما از نقطه نظر ثبوت، نیست دیگر معنا ندارد در خلق پروردگار. گرچه در اینجا ما حتی جنبه خلقی او را هم در نظر بگیریم. یعنی در جنبه خلقی، زوال راه ندارد ما نمی‌بینیم نه اینکه زوال در اینجا راه دارد. ما عند الله باق یعنی همین صحبت کردن من الان در ساعت پنج دقیقه به نه، این صحبت کردن من در ازل بوده است و در ابد هم خواهد بود این صحبت کردن من باقی است، زوال ندارد نه اینکه نبوده است. نبوده است در عالم ملک، نبوده است در عالم اثبات؛ ولی همین نفس صحبت کردن، همین کلماتی که الان از دهان من بیرون می‌آید، اگر یک شخصی ده میلیارد سال قبل وجود داشته باشد، همین مطلب را می‌شنود

و همین مطالب را می‌بیند و همین حضور را احساس می‌کند همان طوری که شما الان احساس می‌کنید یعنی لمس می‌کند نه اینکه تماشا می‌کند نه اینکه یک ادراک اجمالی دارد. لمس می‌کند با وجود خود این حقیقت را اگر چه هنوز در عالم طبع این حقیقت به منصه ظهور نرسیده است این می‌شود معنای ما عند الله باق. پس معنای ما عندکم ینفد یعنی به جهت حضور ما در عالم زمان و مکان یک شیئی از دید ما پنهان می‌شود نفاد می‌پذیرد عدم بر او حاکم می‌شود تمام می‌شود، به خاطر اینکه فرض کنید که به یک شخصی ده هزار تومان بدهند، بگویند این را خرجش کن. الان هم با این گرانی اوضاع، همان روز اول خرج می‌شود، حالا در زمان سابق که بود مثلًا بیست سال پیش ممکن بود یکی با ده هزار تومان شش ماه زندگی کند ولی امروز نه، در عرض سه چهار روز بحمد الله تمام می‌شود خب، این یک نعمت است دیگر معنی ندارد مال دنیا دست آدم بماند اینها همه اش به خاطر عدم تعلق به دنیا این مطالب پیدا شده، اصلًا غلط است یعنی چی کسی پول داشته باشد این ما عندکم ینفد الان در زمان ناهذا

بسیار مصداق بارز و وخوبی دارد. اصلًا در جیب نیامده نفادگرفته نه اینکه حالا بماند و بعد و در زمان سابق خلاف بود یعنی آن خلاف بود که مثلًا یک هزار تومانی یکی پیدا می‌کرد فرض کنید که سه ماه آن را داشت خرج و مخارج و اجاره و همه چیز می‌داد. آن موقع این آیات قرآن مصداق خوبی نداشت. نیست زمان، زمان طاغوت بود لذا این زمان، زمانی است که خوب آیات قابل برای تفسیر و توجیه و اینهاست. علی ای حال

سؤال: خوب، این را روز قیامت نشان می‌دهند دیگر

جواب: خوب، همین دیگر، این خودش خیلی خوب است که انسان معنای آیات را خوب می‌فهمد دیگر در اینجا این مسأله به جنبه حضورعلمی اشیاء عند الحق، دیگر نفاد در آنجا معنا ندارد یک کلامی است که آن کلام وجود دارد این کلام همیشه بوده است و همیشه بود این حضور همیشه خواهد بوده است و همیشه خواهد بود در علم حق و آن جنبه ربطی او که از او تعبیر می‌شود

که آن جنبه وجود دارد، منظور از آن جنبه ربطی جنبه بدون توجه به جنبه خلقی اگر باشد، این معنا، معنای صحیحی نیست، اگر با توجه به جنبه خلقی باشد خب این معنا می‌تواند صحیح باشد که خود مقام ثبوت زوال ناپذیر است مقام اثبات که مشاهد ماست قابل برای زوال است و این اشکال به دیده رمد دار ما برمی‌گردد به نفس شیء و مقام ثبوت او اصلًا کاری ندارد.

دیگر این مسائلی بود که در اینجا ذکر شد. البته مسائل دیگری هم هست عینیت ذات با صفات و امثال ذلک که اینها را انشاءالله فردا ان مطلبی که آقای کرمی فرمودند و ما خیال می‌کردیم تمام می‌شود دیگر فردا هم دیگر چاره ای نداریم که باید بیائیم راجع به عینیت و عدم عینیت ذات با صفات صحبت کنیم.